

# شانها و مسووليتهاي قرآني حضرت خديجه كبرى

مادر حضرت كوثر  
عليها السلام

شب هفتم محرم ۱۴۲۴

عنوان بحث شب هفتم:

## صبر در برابر زبان شانان و هجران بنی حنظل

«إِنَّا سَأَلْنَاكَ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا \* إِنَّ نَاسِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا \* إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا \* وَأَذْكَرَ أَسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلَ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا \* رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا \* وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا \* وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهَالَهُمْ قَلِيلًا».

سوره مزمل / ۵ تا ۱۱.

برای دریافت فایل صوت، متن و پاور پوینت مربوط به

مباحث مطرح شده در این شبها می‌توانید به پایگاه

اینترنتی

[www.sadeqifard.com](http://www.sadeqifard.com)

مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد



زيارت حضرت سيد الشهداء عليه السلام در روز اربعين:

«السَّلَامُ عَلَىٰ وَلِيِّ اللَّهِ وَحَبِيبِهِ. السَّلَامُ عَلَىٰ خَلِيلِ اللَّهِ وَنَجِيِّهِ. السَّلَامُ عَلَىٰ صَبِيِّ اللَّهِ وَابْنِ صَفِيِّهِ. السَّلَامُ عَلَىٰ الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ. السَّلَامُ عَلَىٰ أُسَيْرِ الْكُرْبَاتِ وَقَتِيلِ الْعَبْرَاتِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّهُ وَلِيُّكَ وَابْنُ وَلِيِّكَ وَصَفِيُّكَ وَابْنُ صَفِيِّكَ الْفَائِزُ بِكَرَامَتِكَ. أَكْرَمْتَهُ بِالشَّهَادَةِ وَحَبَوْتَهُ بِالسَّعَادَةِ، وَاجْتَبَيْتَهُ بِطَيْبِ الْوِلَادَةِ، وَجَعَلْتَهُ سَيِّدًا مِنَ السَّادَةِ، وَقَائِدًا مِنَ الْقَادَةِ، وَذَائِدًا مِنَ الذَّادَةِ، وَأَعْظَيْتَهُ مَوَارِيثَ الْأَنْبِيَاءِ، وَجَعَلْتَهُ حُجَّةً عَلَىٰ خَلْقِكَ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ. فَأَعْذَرَنِي الدُّعَاءِ وَمَنْحَ النَّصْحِ، وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ، وَقَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْيَا، وَبَاعَ حَظَّهُ بِالْأَزْدَلِ الْأَذْنَى، وَشَرَىٰ آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ الْأَوْكَسِ، وَتَغَطَّرَسَ وَتَرَدَّى فِي هَوَاهُ، وَأَسْخَطَكَ وَأَسْخَطَ نَبِيَّكَ، وَأَطَاعَ مِنْ عِبَادِكَ أَهْلَ الشَّقَاقِ وَالنَّفَاقِ وَهَمَلَةَ الْأَوْزَارَ الْمُسْتَوْجِبِينَ النَّارِ. فَجَاهِدْهُمْ فِيكَ صَابِرًا مُخْتَسِبًا حَتَّىٰ سُنْفِكَ فِي طَاعَتِكَ دَمُهُ وَأَسْتَبِيحَ حَرِيمُهُ. اللَّهُمَّ فَالْعَمُّهُمْ لِعَنَّا وَبِيَالاً وَعَذَابُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا».

«سلام برولى خدا و دوست او. سلام بر خليل خدا و بنده نجيب او. سلام بر بنده برگزيده خدا و فرزند برگزيده اش. سلام بر حسين مظلوم شهيد. سلام بر آن كه گرفتاريها و سختيها او را اسير کرده بود و برگشته اشك روان. خدايا! من براستى گواهى مى دهم كه او «ولّى» تو و فرزند «ولّى» تو و برگزيده تو و فرزند برگزيده ات بود كه به كرامت تو دست يافت. تو او را با شهادت گرامى ساختى و با سعادت، مخصوصش داشتى و به پاگزاردى او را برگزيدى و او را سيدى از سيدها و رهبرى از رهبران، و دفاع كننده اى از دفاع كنندگان، قرارش دادى و ميراثهاى پيمبران را به او دادى و از اوصيائى قرارش دادى كه حجت تو بر خلقت هستند. او نيز در دعوت مردم، جاي هيچ عذر و بهانه اى را براى كسى باقى نگذارد و بى دريغ خيرخواهى كرد و جان خود را در راه توداد تا بندگان را از گرداب جهالت و نادانى و سرگردانى گمراهى برهاند. و كار به آنجا رسيد كه عليه او افرادى همدست شدند كه دنيا فريشتان داده بود به گونه اى كه بهره كامل و حظ خود را به بهايى ناچيز فروختند و آخرتشان را در مقابل بهائى اندك و بى مقدار معامله كردند و خدا را غضبناك ساختند و خود را به نابودى كشاندند و تورا به خشم آوردند و پيامبر تو را نيز. و از ميان بندگان از افرادى اطاعت كردند كه اهل دودستگى و نفاق و از افرادى بودند كه بارهاى سنگين گناه را بدوش مى كشيدند و بدین جهت مستوجب دوزخ گشته بودند. آن حضرت، با شكيبائى به گونه اى با آنان جهاد كرد كه خودش را از ميان رفته در نزد خودت مى ديد تا آن زمان كه خونس در راه پيروي تو ريخت و حريم مقدسش شكسته شد. خدايا آنان را لعنت كن به لعنتى سخت و عذابشان كن به عذابى دردناك».

\*\*\*\*\*

تعبير از «قرآن» و «عترت» به «ثقلين» حكايست از وجود سنخيت و اشتراكى عظيم ميان «قرآن» و «عترت» دارد. «قرآن»، «قول» خداى عزوجل است و «عترت» نيز جايگاه القاي «قول ثقلين» و آفريده هايى

حاصل از القای «قول ثقیل» و یعنی «قول ثقیل خدای جهانیان».

آیاتی چند در ذکرو ویژگیها و امتیازهای حضرت خدیجه

۱۴: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾

سنخیت و اشتراک «قرآن» و «عترت» البته به سنخیت و اشتراک یاد شده محدود و منحصر نمی‌شود. آیه: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾ و به ویژه عبارت: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ ... أَقْوَمُ قِيلاً﴾ از این آیه، حکایتی روشن از این واقعیت دارد که:

روی انگشت هدایت قرآن به سوی «ناشئة اللیل» است:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا

كَبِيرًا﴾<sup>۱</sup>.

«به درستی که این قرآن به سوی آن چیزی هدایت می‌کند که «اقوم» است و به مؤمنانی که اعمال صالح را انجام می‌دهند، بشارت می‌دهد که قطعاً برای آنان پاداشی بزرگ است».

برای آن که مشخص شود، انگشت هدایت قرآن به چه سویی نشانه رفته، لازم است تا دقت دیگری در خصوص این آیه صورت بگیرد.

آیات بسیاری از قرآن، کتاب الهی و آیاتش را برای مؤمنان و برای مردم، هدایت می‌خواند:

﴿... تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ \* هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۲</sup>.

«... این آیات قرآن و آیات کتابی است آشکار و هدایت و بشارتی است برای مؤمنان».

در این آیات، قرآن به عنوان هدایت برای مؤمنان معرفی شده اما در آیه‌ای دیگر از کتاب خدا، قرآن به عنوان هدایتی برای تمام مردم معرفی شده است:

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ...﴾<sup>۳</sup>.

«ماه رمضان، همان ماهی است که قرآن در آن نازل شده؛ همان قرآنی که برای آدمیان هدایت است

۱ سوره اسراء/ ۹.

۲ سوره نمل/ ۱ و ۲.

۳ سوره بقره/ ۱۸۵.

و بيته هايى از «هدايت» و بيته هايى از «فرقان» است...».

كتابى با اين ويژگى، بر مبناي آيه: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...»، انگشت هدايتش به سويى است كه عبارت «يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» مشخص مى كند و صد البته كه «الَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» همان قرآن نيست بلكه پر قوام ترين روش و يا پر قوام ترين انسانهاى روش مدار است.

عبارت «يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» محل بحث و اظهار نظرهاى گوناگونى قرار گرفته است و پرسيده مى شود: قرآن كريم مردم را به چه سويى هدايت مى كند؟ آيا قرآن، مردم را به سوي قرآن هدايت مى كند؟ قرآن، مردم را به هدايت خدا ارجاع مى دهد؟ مردم را به هدايت توحيد دعوت مى كند؟ مردم را به هدايت اسلام فرا مى خواند؟ قرآن، مردم را به حق هدايت مى كند؟ دعوت قرآن به سوي رسول خداست؟ و يا قرآن مردم را به اتباع و پيروي از رسول خدا فرا مى خواند؟ يا هدايت و دعوت قرآن به روش و طريقي است كه مجموع اين دعوتها و فراخوانيهاست؟

«الَّتِي» اسم موصول مؤنث است و «هِيَ أَقْوَمُ» صله آن مى باشد. مجموع اين دو، يعنى موصول و صله اش، براى موصوفى محذوف، صفت است. اين صفت و موصوف، روى هم رفته همان محلى را مشخص مى كند كه انگشت هدايت قرآن به سويش نشانه رفته است. نبايد البته فراموش شود، هر لفظى براى اين منظور انتخاب شود بايد مؤنث باشد.

الفاظ مؤنثى چون «الملة»، «الديانة»، «الطريقة»، «الحالة»، «السنة» و... پيشنهاد كسانى است كه با قواعد عربى آشنايى داشته اند و پيرامون اين آيه بحث و براى «الَّتِي»، موصوفى را معرفى کرده اند. قرآن كريم، اين «الَّتِي» و در نهايت، موصوفش را با ويژگى «هِيَ أَقْوَمُ» ستوده و مشخص کرده است. «أقوم» در اينجا حتماً صفت عادى و به مفهوم «پر قوام ترين» است زيرا در غير اين صورت، بايد روش ديگرى را يافت كه از اين روش - روشى كه هدايت قرآن هم به آن سواست - پايدارتر، محكمتر و ايستاتر و يعنى «پر قوام تر» باشد و اين ممكن نيست.

پس بر اساس اين آيه، قرآن كريم مردم را به سوي برترين محل و مركز هدايتي آفرينش، هدايت مى كند؛ محل و مركزي كه حتماً خود قرآن نيست.

از اين جملات، اين گونه بر مى آيد كه:

قرآنى كه خودش هدايت است مردم را به سوي «موصوف الَّتِي» هدايت مى كند يعنى بدون هدايت موصوف الَّتِي، هدايت قرآن كامل نيست. به عبارتى ديگر، هدايت موصوف الَّتِي متمم هدايت قرآن كريم است و مكمل آن. پس هر چيزى كه به عنوان

«موصوفِ التّی» انتخاب می‌شود، علاوه بر آن که باید مؤنث و دارای صفتِ «اقوم» باشد، باید از این ویژگی نیز برخوردار و متمّم و مکمل هدایت قرآن باشد.

«موصوفِ التّی» در کنار قرآن به عنوان برترین عامل هدایت و متمّم و مکمل هدایت قرآنی، از سوی خدا معرفی شده است، حال این موصوف اشاره به افراد معینی داشته باشد یا به روشی مشخص.

الفاظی مانند «الملة» که به تمام آئین اسلام اشاره دارد، نمی‌تواند جای «موصوفِ التّی» بنشیند زیرا تمام قرآن، بخشی از آئین اسلام است و هدایت قرآنی نمی‌تواند به عنوان متمّم و مکمل هدایت آئین اسلام مطرح گردد.

اگر موصوفِ التّی الفاظی همانند «الطريقة»، «الحالة»، «السنة» و... باشد، مفهومش این است که قرآن ما را به سوی هدایتِ «روش و سنتِ اقوم» هدایت می‌کند. اگر موصوفِ التّی جماعت و گروهی از مردم باشند، قرآن کریم ما را به سوی هدایت گروهی هدایت می‌کند که «اقوم» هستند. نباید البته فراموش شود که «اقوم» صفتِ عالی است و در تمام آفرینش «سنتِ اقوم» یک سنت و «افراد اقوم» نیز یک گروه بیشتر نیستند.

اکنون زمان توجه دیگری به آیه: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾ است. در این آیه، با صدای هر چه رساتر اعلام شده است که:

«ناشئة الليل» دارای صفت همان موصوفی است که انگشت هدایت قرآن به سویش نشانه رفته است: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ ... أَقْوَمُ قِيلاً﴾.

بر پایه عبارت: «... هِيَ ... أَقْوَمُ قِيلاً»، «ناشئة الليل» البته از نظر «قول»، «اقوم» است، حال آن که برای «اقوم» بودن مرکزی که قرآن به سویش هدایت می‌کند، قیدی آورده نشده است: ﴿يَهْدِي لِئَلَىٰ هِيَ أَقْوَمُ﴾ اما باید توجه داشت که «قیلاً» در ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾، به ویژه با توجه به سابقه اش - که آیه: ﴿إِنَّا سَمَلْتُنِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ است - با صراحت هر چه تمامتر خبر از آن می‌دهد که:

«ناشئة الليل» از نظر ایجاد و عامل ایجاد کننده اش پر قوامترین وجود در تمام عالم است.

این به آن مفهوم است که:

در تمام عالم از «ناشئة الليل»، پر قوامتر وجود ندارد.

و در نهایت، این نیز به آن مفهوم است که:

انگشت اشاره هدایت قرآن به سوی «ناشئة الليل» نشانه رفته است.

البته نبايد فراموش شود كه:

«ناشئة الليل» علاوه بر آن كه پر قوامترين وجود از نظر قول در تمام عالم است، سازگارترين وجود با خاتم پيامبران و نيز منطبق ترين وجود بر آن حضرت است و اين خود، تضمينى بر پر قوام بودن «ناشئة الليل» از هر نظر نيز هست.

اگر مقصود از «قيلاً» در آيه: «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً»، اقوم بودن از نظر منطق باشد، با توجه به اين كه «ناشئة الليل» سازگارترين و مطابق ترين آفريده با خاتم پيامبران است، بايد پذيرفت كه ستايش منطق پيامبر رحمت، ستايش منطق «ناشئة الليل» نيز هست:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ \* عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾<sup>۱</sup>.

«او از روى هوى سخن نمى گويد. نطق او فقط وحى است؛ آن وحى كه همواره به او وحى مى شود. آن را خدايى به او آموزش داده كه «شديد القوى» است.»

اين اتصال هميشگى به وحى الهى سبب مى شود تا «ناشئة الليل» براى هميشه مورد اشاره انگشت هدايتى قرآن باشد و نبايد فراموش شود كه اين معرفى، يك معرفى قرآنى تمام است.

﴿وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾

«ناشئة الليل» اثر «القائى قول ثقيل خدا» به پيامبر رحمت است و ناگفته پيدا است كه «قول» از جنس «كلمه» است و «قول ثقيل» مى تواند مجموع كلماتى باشد كه صفت «ثقيل» را يافته است. «كلمة الله» در آياتى از كتاب خدا، توصيف شده است. براى نمونه، در «آيه غار»، «كلمة الله» به گونه اى معرفى شده كه «عليا» ست و «عليا» به مفهوم «بالا ترين» و «والا ترين» است.

﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾<sup>۲</sup>.

«اگر شما او را يارى نمى كنيد، خدا او را يارى كرد در آن زمان كه كافران او را بيرون كردند در حالى

۱ سورة نجم / ۳ تا ۵.

۲ سورة توبه / ۴۰.

که او دومین دو نفر بود؛ در آن هنگام که آن دو در غار بودند، در آن زمان که او به همراه خود چنین می گفت: نسبت به گذشته غصه نخور خدا با ماست. پس خداوند سکینه اش را بر او نازل کرد و او را با لشکریانی مؤید ساخت که آنان (=کافران) آن لشکریان را نمی دیدند و او خودش کلمه کافران را در پایین ترین حد قرار داد و این در حالی است که فقط «کلمه الله» بالاترین است و خداوند عزیز حکیم است.»

«کلمه اول» در عبارت: ﴿وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾، منصوب و «کلمه دوم»، مرفوع است. این به آن مفهوم است که «جعل» در «کلمه اول» اثر گذاشته و در «کلمه دوم»، اثری نگذاشته و این نیز به آن مفهوم است که «کلمه کافران» را خدا در پایین ترین حد قرار می دهد در حالی که «کلمه الله» خودش در بالاترین حد قرار دارد و به اراده و قضای مستقلی برای این بالا بودن، نیازی ندارد.

«سفلی» و «علیا» بر وزن «فعلی»، مؤنث «اسفل» و «اعلی» است و «اسفل» و «اعلی» یا صفت تفضیلی و یا صفت عالی است اما باید دانست که در این آیه، هر دو «صفت عالی» هستند و بر این اساس، «کلمه الله»، در تمام عالم «اعلی» و به خودی خودش اعلاست.

«کلمه» در این آیه برای تعبیر از عملکرد و قدرت عملکرد و قول و سخنی به کار می رود که به عمل منتهی شود و نباید فراموش شود، بنا به آیات «قضا» و «اراده خدا»، «قول» و «فعل» خداوند یکی است:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾<sup>۱</sup>

«به درستی که امر خدا این گونه است: آن گاه که او چیزی را بخواهد و شدنش را اراده کند، به آن چیز می گوید: باش؛ پس آن چیز محقق می شود.»

بنا بر این، همین آیه نیز می تواند برهانی بر این واقعیت باشد که:

«ناشئة الليل» اثر «القای قول ثقیل» و یا همان «القای قول ثقیل» است.

به همین برهان و نیز به برهان آیه: ﴿وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا...﴾، باید پذیرفت که:

«ناشئة الليل»، بالاترین و والاترین موجود در عالم است و تنها وجودهایی در این عظمت می توانند در کنار او قرار بگیرند که آنان نیز اثر «القای قول ثقیل» و یا محل پذیرش و القای این «قول ثقیل» باشند.

در توصیف دیگری از «قول خدا» در کتاب خدا، این «قول» به عنوان «صدق» ترین گفتار معرفی

شده است:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾<sup>۱</sup>

«وآنانى كه ايمان آوردند و عمل صالح را انجام دادند ما به زودى آنان را به بهشتهايى وارد مى سازيم كه از زير آنها رودها جارى است. آنان در آن بهشتها براى هميشه جاودانه اند. وعده خداوند است كه حق است و چه وجودى از خداوند از نظر قولى، «پر صدق تر» است؟!»

عبارت: ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾ خداى جهانيان را از نظر «قول»، به عنوان «پر صدق ترين» وجود معرفى مى كند. اين «قول»، اختصاصى به «قولهاى خبرى» ندارد و تمام انواع قولهاى خداى جهانيان را شامل مى شود. براين پايه، بايد پذيرفت كه:

وحى خدا «صدق» است، قول ثقيل خدا «صدق» است، وعده خدا «صدق» است، فرمان خدا «صدق» است، نهي خدا «صدق» است، خبر خدا «صدق» و انشأى خدا «صدق» است و از آن جا كه «قول» و «فعل» خدا يكي است، تمام افعال خداى حكيم نيز «صدق» است.

بنا براين، بايد پذيرفت كه:

عبارت: ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾ دريچه عظيمى را به بحث «صدق» و «كذب» باز مى كند و نشان مى دهد كه بحث «صدق» و «كذب»، در تمام اقوال و نيز در تمام افعال و حتى در تمام واقعيتهاى عينى، جريان دارد؛ اگر چه در كتابها، اين بحث را به گفتارهاى خبرى مختص دانسته اند.

اكنون زمان بررسى جريان بحث «صدق قول خدا» در بحث «القاى قول ثقيل» است و با مرور كوتاهى به اين بحث، اين نتيجه به دست مى آيد كه:

وقتى «قول ثقيل»، «اصدق» باشد، «ناشئة الليل» نيز «اصدق» است و يعنى تار و پود وجود «ناشئة الليل» صدق و بلكه در تمام عالم «اصدق» است.

اين تعاريف، «ناشئة الليل» را به عنوان فردى معرفى مى كند كه اثرى از «كذب» در تمام

اعمال و گفتار و اندیشه او وجود ندارد. او «صادق مطلق» است و به دلالت قطعی «آیه صادقان»، همه مؤمنان در همیشه زندگانی باید در معیت او باشند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>۱</sup>.

«ای کسانی که ایمان آوردید! تقوا پیشه کنید و همواره در معیت «صادقان» باشید».

براین اساس، «ناشئة اللیل»، محور معیت تمام مؤمنان متقی است.

وقتی «کذب» به «ناشئة اللیل» راهی نداشته باشد و این «صدق مطلق» به دنبال اراده خاص خدا ایجاد شده باشد، به منطق «آیه تطهیر» باید پذیرفت:

«ناشئة اللیل» یکی از «مطهرون» و بلکه محور «مطهرون» است. براین مبنا، آیات «سوره مزمل»،

«اهل البیت» را نیز معرفی می‌کند:

﴿... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾<sup>۲</sup>.

«... قطعاً و حتماً این گونه است که خداوند همواره اراده آن را دارد که به صورت پیوسته رجس را

فقط از شما «اهل البیت» دور سازد و همواره شما را با تطهیری کامل، تطهیر کند».

## حضرت خدیجه کبری و تصدیق به کلمات برش

نیمه دوم سببی که خدای حکیم در «اسراء پیامبر رحمت» به او عطا کرد و به حضرت خدیجه اختصاص داشت، می‌رود تا به فراموشی سپرده شود. این یا به خاطر عظمت خاتم پیامبران است که سبب شده تا حضرت خدیجه در شعاع این عظمت دیده نشود و یا به آن خاطر است که دستهای مخالفان تلاش بی اندازه‌ای را در به فراموشی سپردن این نیمه اعمال کرده‌اند.

اگر چنانچه انگشت هدایت قرآن به سوی «ناشئة اللیل» نشانه رفته باشد که رفته است و اگر چنانچه «ناشئة اللیل» از نظر «قول» و «منطق»، «اقوم» باشد که هست و اگر چنانچه «ناشئة اللیل» تمام «صدق» باشد که هست و اگر چنانچه «ناشئة اللیل» تمام «طهارت» باشد که هست و اگر چنانچه «آیه تطهیر» معرف «ناشئة اللیل» باشد که

۱ سوره توبه / ۱۱۹.

۲ سوره احزاب / ۳۳.

هست و اگر چنانچه «ناشئة الليل» نتیجه القای «قول ثقيل» به خاتم پیامبران باشد که هست، نمی توان از اثر حضرت خديجه كبرى در نشأت «ناشئة الليل» و پذیرش «قول ثقيل» و به عبارتی «تصدیق به کلمات ربش» گذشت:

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأةَ فِرْعَوْنَ ... \* وَمَرْيَمَ ابْنَةَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَدَتْ فَرجَهَا فَنفَخْنَا فِيه من رُوحنا وَصدَقَتْ بِكلماتِ رَبِّها وَكُتِبَ وَكانَتْ مِنَ الْقانِتينِ﴾<sup>۱</sup>

«و خداوند زن فرعون را به عنوان ضرب المثل مردمان مؤمن معرفی کرده است. ... و نیز مریم دختر عمران را، همان کسی که خود را پاکدامن نگاه داشت و در او از روح خود دمیدیم و «کلمات رب خود» و کتابهای او را تصدیق کرد و او از «قانتان» بود.»

آیاتی چند در ذکر ویژگیها و امتیازهای حضرت خديجه  
۱۵: ﴿وَأصْبِرْ عَلَى ما يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾

در «سوره مزمل»، خدای حکیم به پیامبرش فرمان داده است تا در شبی خاص، حدود نیمی از شب را به ترتیل کامل قرآن و یا به ترتیل کامل قرآن کامل بپردازد زیرا که قرار بود در ادامه، «قول ثقیلی» را به او القا کند.

به منطق کتاب خدا، به دنبال «القای قول ثقیل»، «ناشئة الليل» ایجاد می شود و به امضای الهی، «ناشئة الليل» مطابق ترین وجود با خاتم پیامبران و به تعبیری، نسخه دوم آن حضرت است.

بعد از معرفی «ناشئة الليل»، زمان تعیین تکلیف خاتم پیامبران در ارتباط با این وجود مبارک و مقدس فرا می رسد. بر این اساس، پیامبر رحمت باید در ضمن «سبحی طویل» در تمام عالم، به ذکر «اسم رب» و به گونه ای خاص، به ذکر «این اسم رب» بپردازد.

در ادامه، پیامبر رحمت باید از دیگران ببرد و به خدا اتکال کند؛ از دیگرانی که او را آزارهای بسیاری می دهند و به خدایی اتکال کند که رب مشرق و مغرب است.

تا نقطه «ذکر اسم رب»، همه چیز در مسیری مشخص و تعریف شده به گونه ای قرار دارد که اتصال و ارتباط میان اجزای این واقعه، به خوبی مشاهده می شود و قابل تعریف است اما از این نقطه به بعد، دستور جدایی به گونه ای صادر شده که برای مخاطبان، پرسش ساز می شود که به دنبال این وقایع، چه

واقعه‌ای رخ داده و یا چه واقعه‌ای قرار است رخ دهد که حد آزار و ایذاء را به آن جا می‌رساند که دستور جدایی، آن هم به این صورت، صادر می‌شود!؟

## شانسان و آزارهای زبانی شانسان

وجود «واو عطف» در آغاز آیه: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾، این آیه را به آیه قبل و از آن طریق به آیات قبل ارتباط می‌دهد. این در حالی است که بحث این آیات هنوز از سیاق آیات قبل خارج نشده و کماکان وجود مبارک خاتم پیامبران به صورت خاص و منحصر به فرد، مورد خطاب این آیات است. این تکالیف - هر چه باشد - غیر قابل تسری به امت آن حضرت است.

«واو عطف» اگر چه نشانه ترتیب نیست اما وجود «فاء» در ﴿فَاتَّخِذْهُ وَكَيْلًا﴾ سبب صدور این حکم می‌شود که دستور صبر باید بعد از دستور: ﴿وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا﴾ عملی شود. البته میان «اتخاذ وکیل» و «صبر» و «هجرتان جمیل»، ممکن است ترتیب وجود داشته و ممکن نیز هست که از این ترتیب، خبری هم در میان نباشد.

بر اساس فرمان: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾، پیامبر رحمت وظیفه دارد تا در برابر سخنان افرادی صبر پیشه کند که در اطراف او حضور دارند و با سخنانشان آن حضرت را آزار می‌دهند. عنوان عمومی این افراد، «شانسان» است. پیامبر خدا علاوه بر صبر در مقابل شانسان، باید با هجرانی زیبا از آنان دور شود. بنا بر این، اولین پرسشی که در این خصوص به ذهن خطور می‌کند این است که این شانسان، چگونه افرادی بودند و با چه جملاتی پیامبر رحمت را مورد آزار قرار می‌دادند؟

برای یافتن پاسخی برای این پرسش، لازم است دقت شود که «سوره مزمل» از اولین سوره‌هایی است که پس از دعوت علنی خاتم پیامبران، بر آن حضرت نازل شده است. بنا بر این، شانتهای مطرح شده در این آیه، به این مقطع از دعوت آن حضرت ارتباط می‌یابد.

علنی ساختن دعوت خاتم پیامبران با فرمانی از جانب ربش، صورت گرفته است:

﴿فَأُصْدِعَ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ \* إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ \* الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ \* وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ \* فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾<sup>۱</sup>

«پس آنچه را که به آن فرمان داده می‌شوی با صدای بلند فریاد کن و از مشرکان روی برتاب. ما شر استهزاء کنندگان را از تو برطرف می‌کنیم. همان افرادی که با «الله» معبود دیگری را قرار می‌دهند. پس، آنان به زودی می‌دانند. و ما حتماً می‌دانیم که سینه‌تواز آن چه آنان می‌گویند، همواره تنگ می‌شود. پس به وسیله حمد ربّ، تسبیح کن و از ساجدان باش.»

در همین آیات و در همان آغاز دعوت، خدا به پیامبرش خبر داده است که سخنان زیادی به خاتم پیامبران گفته می‌شود که او را در فشار بسیار زیادی قرار می‌دهد و او با وجود قطعیت این جسارتها، وظیفه دارد تا که دعوتش را علنی کند و هرگز نمی‌تواند با آغاز این جسارتها و ادامه آنها، در دعوت و در علنی ساختن دعوت، کوتاهی کند و نمی‌تواند به جای دعوت علنی، از دعوت دست بکشد و از مردم دوری بگزیند. بنا بر این، با اطمینایی که شکی به آن راه ندارد، باید پذیرفت که:

جنس جسارتهایی که در راه دعوت پیامبر رحمت به آن حضرت می‌شود، با جنس جسارتهایی که آیه: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾ به آنها اشاره می‌کند، کاملاً متفاوت است.

عبارت: ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾ بعد از ﴿وَلَقَدْ نَعَلْنَاكَ صِدْرًا بِمَا يَقُولُونَ﴾، بیانگر تکلیف پیامبر رحمت در این خصوص است و باید توجه داشت، مادامی که در دعوت خاتم پیامبران، چنین جسارتهایی وجود داشته باشد، روش برخورد همین روشن است.

در آیات متعدد دیگری از کتاب، از همین نوع از جسارتها و همین روش از مقابله، بحث به میان آمده است. در آیه‌ای از «سوره مبارکه طه» این گونه آمده است:

﴿فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَايِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ﴾<sup>۱</sup>

«پس بر آن چه آنان می‌گویند، صبر پیشه کن و به وسیله حمد ربّ قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن، تسبیح او را کن و بخشی از گاه‌های شب و دو سوی روز به تسبیح او پرداز تا آن که تو خود رضایت یابی.»

این دستور العمل، دستور العمل خدای جهانیان به پیامبر رحمت اوست که برای مقابله با تمام شناتهای زبانی و از جمله شنات ابتری زبانی، صادر شده است. این دستور

العمل، دستور العمل تحمل شناتتهاست و بر اساس صبر و تسبیح صبح و شام پیامبر رحمت پایه ریزی شده است.

در فرمانی مشابه این فرمان، خدای حکیم به خاتم پیامبرانش این گونه فرمان داده است:

﴿فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ \* وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ﴾<sup>۱</sup>.

«پس بر آن چه آنان می‌گویند، صبر پیشه کن و به وسیله حمد رب قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن، او را تسبیح کن و پس از آن، بخشی از شب و نیز به دنبال سجده‌ها، به تسبیح او بپرداز.»

تکلیف پیامبر رحمت بر اساس این فرمان نیز «صبر همیشگی» و «تسبیح به حمد رب» در زمانهای خاص است. در این آیات نیز بحثی از «هجرت جمیل» به میان نیامده است.

این آیات - همان گونه که ملاحظه می‌شود - آیاتی از «سوره ق» است. در آیه دیگری از همین سوره، این گونه آمده است:

﴿نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ﴾<sup>۲</sup>.

«ما به آن چه آنان می‌گویند، داناتریم و تو جباری علیه آنان نیستی. پس هر آن فردی را که از وعید من هراسان است، با قرآن به تذکر و آوار کن.»

در این آیه، نه تنها به پیامبر رحمت فرمان هجرت داده نشده بلکه بر اساس فرمان: ﴿ذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ﴾ پیامبر رحمت باید در صورت بروز این جسارتها، با جسارت کنندگان و یا با گروه خاصی از آنان، به مذاکره بپردازد که در هر حال، این فرمانها با فرمانی که در آیه: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْبِرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾، صادر شده، بسیار متفاوت است و نشان می‌دهد:

این دو گروه، دو گروه از جسارت است و شائنان این جسارتها نیز با یکدیگر متفاوت هستند اگر چه در همه این آیات، به زبانی بودن این جسارتها، تصریح شده است.

در آیاتی از کتاب خدا، خبر از حزنی داده شده است که از راه این جسارتها به قلب خاتم پیامبران وارد می‌شد. در این گروه از آیات، به پیامبر رحمت دلداری داده شده و سخن از تکلیف دیگری به میان نیامده است:

۱ سوره ق/ ۳۹ و ۴۰.

۲ سوره ق/ ۴۵.

﴿فَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾<sup>۱</sup>

«پس قول آنان تو را محزون نسازد. به درستی که ما می‌دانیم، هرآن چه را شما پنهان می‌کنید و نیز هر آن چه را شما آشکار می‌سازید».

در این آیه، به صورت ضمنی، این خبر به خاتم پیامبران داده شده است که جسارت‌های بسیاری در قلبها و مغزهای شائنان وجود دارد که آنان هنوز به آنها دم نزده‌اند و آنها را بر زبان نیاورده‌اند اما پیامبر رحمت باید در هر دو مورد، دل‌داری خدایش را پذیرا باشد؛ چه در مورد جسارت‌هایی که بر زبان رانده شده و چه در مورد آنهایی که هنوز فرصت اظهار نیافته است.

در آیه دیگری از این آیات، این گونه آمده است:

﴿وَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾<sup>۲</sup>

«و قول آنان تو را محزون نسازد. به درستی که تمام عزت از آن خداوند است. او همان خدای سمیع و علیم است».

این همه در حالی است که پیامبر رحمت به سخنان بسیاری از شائنان گوش نیز می‌داده است و یا به تعبیری، باید گوش می‌داد:

﴿وَ إِذْ أَرَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خِشْبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعُدُو فَاخْذِرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْى يُؤْفَكُونَ﴾<sup>۳</sup>

«و آن گاه که تو آنان را می‌بینی، جسمهای آنان تو را به شگفتی وامی‌دارد و اگر چنانچه آنان بگویند، توبه سخنان آنان گوش فرامی‌دهی. تو گویی که آنان تکه چوبهایی هستند که در زمین فرو شده‌اند. آنان هر صدایی را علیه خودشان می‌پندارند. آنان دشمنند، پس از آنان دوری کن که خداوند با آنان ستیزه کند، چرا آنان به راه افک می‌روند؟!»

وجود این آیات در کتاب خدا، برهانی روشن بر این واقعیت است که:

با نزول آیه: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾، برای مقابله با شائنان منظور نظر این آیات، پرونده ویژه‌ای باز شده که با تمام پرونده‌های جسارت به خاتم پیامبران،

۱ سوره یس / ۷۶.

۲ سوره یونس / ۶۵.

۳ سوره منافقون / ۴.

متفاوت و بلکه بسیار متفاوت است.

## شناسا و شنان، شنائی ویژه و شنائی خاص

از آن جا که شنان از میان افرادی بودند که در اطراف خاتم پیامبران و در محیط نزدیک زندگانی آن حضرت و با او زندگی می‌کردند، می‌توان عده زیادی را یافت که هم به این شنائتها و هم به شنائتها منظور نظر آیات مطرح شده دیگر، اقدام می‌کردند. بنا بر این، باید تفاوت در برخورد را در نوع شنائت جستجو کرد و یعنی باید پذیرفت که:

شنائت مذکور در آیه: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾، شنائت و جسارت ویژه‌ای است که راه مقابله با آن، دست کم تا مدت زمانی که آیه ﴿وَدَرْبِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمْ قَلِيلًا﴾ مشخص می‌کند، هجران جمیل خاتم پیامبران است.

برای شناخت این شنائت ویژه، یکی از راه‌های کم پیچ و خم، بررسی تمام شنائتها را گزارش شده قرآنی است که در تمام دوران دعوت خاتم پیامبران متوجه آن حضرت شده است.

«شاعر»، «کاهن»، «مجنون» و ترکیب این جسارتها، شنائتها شایعی بود که از روزهای اول دعوت، به خاتم پیامبران روا داشته می‌شد. این جسارتها البته اختصاصی به روزهای اول دعوت نداشت و تا آخرین روزها نیز شنان با این شنائتها به آن حضرت، جسارت می‌کردند. در یکی از این برخوردها که ظاهراً به مقطع آغازین دعوت نیز ارتباط می‌یابد، این گونه آمده است:

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ \* وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَارِكُوا آلِهَتَنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ \* بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ \* إِنَّكُمْ لَنَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ﴾<sup>۱</sup>.

«آنان این گونه بودند که هر گاه به آنان گفته می‌شد: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، استکبار می‌ورزیدند و این گونه می‌گفتند: آیا ما باید برای شاعری مجنون دست از خدایانمان برداریم؟! ولی نه؛ او حق را با خود آورده و رسولان الهی را تصدیق کرده است. به درستی که شما حتماً چشونده آن عذاب دردناک هستید».

دعوت مردم به گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، اولین دعوت خاتم پیامبران یا از اولین دعوت‌های آن حضرت بود و بنا به تصویر این آیات، مشرکان در مواجهه با این دعوت، خاتم پیامبران را «شاعری دیوانه» می‌خواندند اما باید دانست که مینا در مقابل این جسارتها هیچ‌گاه سکوت و صبر و هجران نبود. هم خدا به این جسارتها

پاسخ داده و هم به فرمان او، پیامبر رحمت با این جسارتها مقابله کرده و آیاتی که مطرح شد، پاسخ خدا به شائانی است که مشرک هستند.

در آیات دیگری از کتاب، به پاسخ یا پاسخهایی اشاره شده است که پیامبر رحمت باید در مقابل این شائنان بر زبان مبارکش جاری کند:

﴿فَذَكِّرْ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ \* أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ \* قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ﴾<sup>۱</sup>

«پس به بازگویی ذکرپرداز که با نعمت رب تونه کاهن هستی و نه جن زده. یا آنان می‌گویند: شاعری است که ما به انتظار مرگ او نشسته‌ایم. بگو به انتظار بنشینید که من هم با شما از به انتظار نشستگان هستم».

ملاحظه می‌شود، در مواجهه با این شائنان، نه تنها فرمانی برای «صبر» نازل نشده بلکه جدا شدن از شائنان نیز مورد فرمان خدا قرار نگرفته و این در حالی است که آیه: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾ هم به «صبر» در مقابل گفته‌های شائانی ویژه فرمان داده است و هم به «هجرتان جمیل» از خود آنان. این تفاوت، گویای این حقیقت است که:

شنائت مطرح شده در این آیات، از نوع شنائتهای شاعر و کاهن و مجنون نیست؛ شنائتهایی که در تمام عمر به خاتم پیامبران روا داشته می‌شد.

این در حالی است که شنائتهای شاعری و مجنونی و کاهنی اختصاصی به خاتم پیامبران ندارد و به گزارش کتاب خدا، تمام پیامبران الهی با این شنائتها روبرو بوده‌اند و کتاب خدا در هیچ موردی، از وظیفه صبر و هجرت پیامبران در مقابل این شنائتها گزارشی به دست نداده است:

﴿كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾<sup>۲</sup>

«این گونه است که هیچ رسولی به پیشینیان آنان مبعوث نشده مگر آن که آنان گفتند: ساحریا مجنون است».

شنائت دیگری که به قبل از نزول «سوره مبارکه کوثر» ارتباط می‌یابد و باید در این مطالعه مد نظر قرار بگیرد، «شنائت تودیع خدا نسبت به پیامبر رحمت» است:

۱ سوره طور/ ۲۹ تا ۳۱.

۲ سوره ذاریات/ ۵۲.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* وَالضُّحَى \* وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى \* مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى \* وَلَا آخِرَةَ  
خَيْرُكَ مِنَ الْأُولَى \* وَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾<sup>۱</sup>.

«به «اسم الله» که «رحمان» است، که «رحیم» است. قسم به «الضحی» و قسم به «اللیل» آن گاه که به سکون می افتد و آرام می گیرد که رب تو هرگز تو را به سختی وداع نگفته و هرگز مورد خشم قرار نداده و این که حتماً «ما تأخر» برای تو پر خیرتر از «ما تقدّم» است و این که حتماً رب توبه زودی به تو «اعطا» می کند و به دنبال آن اعطا، تورا ضی می شوی».

آیه شریفه: ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى﴾ حکایت از آن دارد که به دنبال رویداد واقعه مشخصی، شائنان سخت ادعا می کردند که رب پیامبر رحمت او را به شدت «تودیع» کرده است. صورت خارجی آن واقعه به گونه ای بود که شائنان به انتشار چنین جسارتی اقدام کرده بودند.

در این آیات، خدای حکیم با روش بدیعی به این شنائتها پاسخ گفته است. این روش پاسخگویی البته با صبر و هجران جمیل خاتم پیامبران از شائنان، هیچ منافاتی ندارد و می تواند به صورت توأمان به انجام برسد. نباید فراموش شود که خطاب این آیات و تمام آیات این سوره به جز بسمله و قسمهای آغاز سوره، به خاتم پیامبران است و خدای جهانیان با مخاطب قرار دادن پیامبر رحمت، به این شنائتها پاسخ داده است و همان گونه که ملاحظه می شود، در این روش، چیزی نباید به اطلاع شائنان برسد تا به برخورد با آنان نیازی باشد.

شنائت «وَدَّعَكَ رَبُّكَ» شنائت ویژه و منحصر به فردی است که تنها در برهه کوتاهی از زندگانی خاتم پیامبران نسبت به او روا داشته می شد و هرگز تکرار نشده است. همین آیات به خوبی نشان می دهد که این شنائت، به دنبال عملی از پیامبر رحمت صورت گرفته بود که با توجیه و تفسیر شائنان، این گونه تصویر می شد و آن تصویرها، در قالب این جسارت، بر زبان شائنان جاری می شد.

یکی دیگر از شنائتهای آن روزهای دعوت خاتم پیامبران، شنائت ابتری بود. در «سوره کوثر» از این شنائت با خود تعبیر «شنائت» یاد شده است:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ \* فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ \* إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ  
الْأَبْتَرُ﴾<sup>۲</sup>.

«به «اسم الله» که «رحمان» است، که «رحیم» است. به درستی که ما به تو «الکوثر» را عطا کردیم.

۱ سوره ضحی ۱/ تا ۵.

۲ سوره کوثر ۱/ تا ۳.

پس «نحر» کن و برای رب خودت «صلاة» بگزار. در حقیقت و به حق، این «شأنی» تو است که حتماً «ابتری» است.»

از این آیات و به ویژه از آیه: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ دانسته می‌شود که این شنائت، دردناک‌ترین شنائتی است که به خاتم پیامبران روا داشته می‌شد. بر مبنای آیه: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ خدای حکیم سخت‌ترین عذاب دنیوی را بر شائنان نازل می‌سازد. آغاز مجازات شائنان با این عذاب، البته زمانی بعد از ولادت فرزند خاتم پیامبران است.

## برخورد با شائنان ابتری، قبل و بعد از القای قول شمشیل

تعبیر: «شَانِئَكَ» در ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾، تعبیر ویژه‌ای است که تنها در مورد «شائنان ابتری خاتم پیامبران» به کار رفته است. برای جسارت‌های دیگری که به آن حضرت روا داشته می‌شد، اولاً از تعبیر «شنائت» استفاده نشده و ثانیاً این «شنائتها» به آن حضرت اختصاص داده نشده است.

مهمتر آن که خدا نفس این «شنائتها» را با «عذاب ابتری» برابر دانسته، نه آن که آن را پایه‌ای برای عذاب‌های بعدی قرار داده است تا آن که بعد از آن، این پرسش پیش آید که آیا خدا «شائنان» را در دنیا عذاب می‌کند یا در آخرت؟ این خود حکایت از آن دارد که خدا برای «شنائت ابتری» پرونده خاصی را باز کرده است و «شائنان ابتری» را با عذابی ویژه و به صورتی خاص در دنیا و نیز به صورتی ویژه در آخرت، مورد عذاب قرار می‌دهد.

البته آیاتی که مطرح شد، حکایت از آن دارد که این ویژه شدن، از یک زمان مشخص به «شنائت ابتری» اضافه شده و الا تا قبل از آن زمان مشخص، برخورد با این «شائنان» همانند برخورد با سایر «شائنان» بود.

این زمان مشخص در آیات «سوره مبارکه کوثر» مشخص شده است. بر این اساس، زمان «اعطای الکوثر» - که به نظر می‌رسد زمان ولادت فرزند خاتم پیامبران باشد - زمان آغاز برخورد ویژه با «شائنان ابتری خاتم پیامبران» است.

زمان «اعطای الکوثر» از آن جهت با «زمان ولادت فرزند خاتم پیامبران» مقارن دانسته شد که در مدت حمل این فرزند، شائنان با این موضوع به همان صورتی برخورد می‌کردند که قبل از آن برخورد می‌کردند؛ به خصوص اگر حمل در بیرون علامتی نداشته باشد.

بنا بر این و بر مبنای آیات «سوره مزمل»، برخورد پیامبر رحمت با شائنان - و به صورتی خاص، با

شاننان ابتری - را می توان به دو بخش تقسیم کرد:

۱. زمان القای قول ثقیل تا ولادت.

۲. قبل از القای قول ثقیل.

به منطبق آیات این سوره، بعد از «القای قول ثقیل»، پیامبر رحمت باید در مواجهه با تمام «شاننان» و از جمله «شاننان ابتری»، صبر پیشه کند و با هجرانی جمیل از آنان دوری گزیند اما باید دانست که این تکلیف، تنها به همین دوره اختصاص دارد و شامل قبل از «القای قول ثقیل» و حتی بعد از آن نیز نمی شود.

به همین منطبق، قبل از «القای قول ثقیل»، پیامبر رحمت باید با «شاننان ابتری»، به همان صورتی عمل کند که با سایر شاننان در تمام عمر مبارکش باید عمل کند؛ او باید به این شنائتها به روشهای مطرح شده در آیات، پاسخ بگوید.

بنا بر این و بر مبنای آن چه گذشت، باید پذیرفت:

اولاً آیه: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾ تکلیف پیامبر رحمت را در رابطه با «شاننان ابتری» مشخص می کند و ثانیاً این تکلیف، تکلیف آن حضرت در فاصله میان «القای قول ثقیل» و ولادت فرزند آن حضرت است.

## پایان مهلت شاننان

صبری که در آیه: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾ از آن سخن گفته شده، صبری بی انتها نیست و بلکه به منطبق همین آیات، این صبر، تنها در مدتی کوتاه به خاتم پیامبران تکلیف شده است. این مهلت کوتاه نیز در آیه: ﴿وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمْ قَلِيلًا﴾ مشخص شده است.

بنا بر این و بر مبنای این آیات، در این دوران، پیامبر رحمت علاوه بر صبر و هجران، دو کار مهم دیگر را نیز باید به انجام برساند:

۱. تکذیب کنندگان صاحب نعمت را به خدا واگذار کند.

۲. مدت کوتاهی به آنان مهلت دهد.

«واو واهجرهم» و نیز «واو وذرني» و هم چنین «واو ومهلهم»، هر سه «واو عطف» است و بر این مبنا باید پذیرفت که این سه کار به اضافه «صبر کردن»، چهار کار متفاوت است و یعنی باید پذیرفت که «صبر کردن» در مقابل «شاننان»، یک کار و «مهلت دادن» به آنان و یا به مکذبان و یا به مجموع مکذبان و شاننان،

کاری دیگر و «واگذاری آنان به خدا» کار سوم و «هجرتان جمیل از آنان» کار چهارمی است که پیامبر رحمت باید آنها را در این مقطع، به انجام برساند.

مرجع ضمیر «هُم» در «وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا» فاعل فعل «يَقُولُونَ» و یعنی افرادی هستند که به جسارت زبانی نسبت به خاتم پیامبران اقدام می‌کردند اما تشخیص مرجع ضمیر «هُم» در «وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا» از این سهولت برخوردار نیست. سه حالت مختلف برای مرجع این ضمیر وجود دارد:

۱. این ضمیر به «المکذبین» باز می‌گردد.

۲. این ضمیر به مرجع ضمیر «هُم» در «وَأَهْجُرْهُمْ» باز می‌گردد.

۳. این ضمیر به مجموع این دو گروه باز می‌گردد.

با وجود دو مرجع مشخص برای ضمیر «هُم»، نوبت به حالت سوم نمی‌رسد و حالت اول به دلیل نزدیکی بودن مرجع ضمیر به ضمیر، از حالت دوم ارجح است. یعنی بر مبنای این آیه، پیامبر رحمت باید آن «مکذبان مشخص» را به خدا واگذار کند و به آنان به مقدار کمی مهلت دهد.

ارتباط دو آیه: «وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا» و «وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا» بر این واقعیت مهم دلالت دارد که «شانثان» نیز در حکم واگذار شدن و نیز مهلت گرفتن از پیامبر رحمت، با «مکذبان» اشتراک دارند. یعنی پیامبر رحمت بر اساس این فرمانها، باید به «شانثان» نیز مهلت دهد؛ خواه تعبیر «مکذبان» آنان را نیز شامل شود، خواه نشود. این در حالی است که به منطق کتاب خدا، هر نوع شنائتی، تکذیب خاتم پیامبران به حساب می‌آید:

﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ \* وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ آتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِينَ﴾<sup>۱</sup>

«ما به خوبی می‌دانیم، آنچه آنان می‌گویند تو را محزون می‌سازد. پس، به درستی که آنان تو را تکذیب نمی‌کنند و لیکن ستمکاران، آیات خدا را انکار می‌کنند و به تحقیق که رسولانی قبل از تو مورد تکذیب واقع شدند. آنان علاوه بر آن که بر تکذیبهای روا داشته شده صبر کردند، بر آزارها نیز صبر کردند تا آن زمان که «نصرت ما» به آنان رسید و برای «کلمات الله»، تبدیل کننده‌ای وجود ندارد و به تحقیق که بخشی از خبر فرستاده شدگان، به تو رسیده است.»

در این آیات، خدای حکیم با عبارت: «قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» با صراحت هر چه تمامتر اعلام کرده که جسارت‌های زبانی به خاتم پیامبران، تکذیب آن حضرت است. این در حالی که در ادامه و با عبارت: «وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَنَّهُمْ نَصَرْنَا»، به این نکته نیز تصریح شده که این قاعده، اختصاصی به خاتم پیامبران ندارد و هرگونه آزاری به پیامبران خدا روا داشته شود، تکذیب آنان به حساب می‌آید و با سایر روشهای تکذیبی، از یک پرونده برخوردار است.

بنا بر این، باید پذیرفت که:

آیه: «وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمْ قَلِيلًا» در واقع، تکلیف شائنان مذکور در

آیه: «وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا» را مشخص می‌کند؛ خواه صحبت از

مکذبان دیگری نیز در بین باشد و خواه نباشد.

با صدور فرمان: «وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ» پیامبر رحمت باید «مکذبان اولو النعمة» را به خدا واگذار کند و این به آن مفهوم است که پیامبر رحمت از نزدیک با آنان در تماس و ارتباط بود و با وجود این ارتباط نزدیک، باید پذیرفت که:

مقصود از «مکذبان اولو نعمة» در این آیه، تمام افرادی نیستند که با این صفت وجود داشته‌اند و یا پدید خواهند آمد.

«الف و لام المکذبین» مانند همه یا بسیاری از «الف و لام»های قرآنی، یا «الف و لام تعریف» و یا «الف و لام جنس» است. در حالت اول، تنها بعضی از «مکذبان» منظور نظر آیه هستند و در حالت دوم، همه «مکذبان»، مورد نظر این عبارت قرار گرفته‌اند.

اکنون و با وجود ارتباط نزدیکی که عبارت: «وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ» از آن خبر می‌دهد، باید حکم کرد که «الف و لام المکذبین»، «الف و لام تعریف» است و یعنی باید پذیرفت که:

تنها بعضی از «مکذبان اولو نعمة» باید به خدا واگذار شوند.

برای آن که «الف و لام المکذبین»، «الف و لام تعریف» باشد، باید عاملی برای تعریف آن وجود داشته باشد و با مروری دیگر بر این آیات، ملاحظه می‌شود که هیچ عاملی برای تعریف این «مکذبان» جز عبارت: «وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا» وجود ندارد و یعنی باید پذیرفت:

«مکذبان اولو نعمة» ای که پیامبر رحمت باید آنان را به خدای جهانیان واگذار کند،

همان افرادی هستند که پیامبر رحمت را با زبانشان آزار می‌دادند و پیامبر رحمت وظیفه یافته است که از آنان دوری کند. یعنی آنان همان «شائنان ابتری پیامبر خدا» هستند. یعنی:

از میان مخاطبان خاتم پیامبران، تنها افرادی به «شنائت ابتری» اقدام می‌کردند که با وصف «اولو نعمة» توصیف می‌شدند.

از آیات «سوره مدثر» با ویژگیهای دیگری از این افراد می‌توان آشنا شد که آن ویژگیها می‌تواند تعبیر «اولو النعمة» را نیز تعریف کند:

﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا \* وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا \* وَبَنِينَ شُهُودًا \* وَمَهَدْتُ لَهُ تَمَهِيدًا \* ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ \* كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا \* سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا﴾.<sup>۱</sup>

«مرا با فردی به تنهایی رها ساز که او را آفریدم و برای او مال ادامه داری را قرار دادم و پسرانی را در کمال سلامت به او دادم که در جامعه حاضر بودند و برای او تمام تمهیدات را آماده ساختم. پس از این همه و با فاصله‌ای زیاد، او طمع و چشم داشت آن را داشت که من زیاده‌تر بدهم. هرگز این گونه نیست، زیرا که او با آیات ما به شدت دشمن است. من او را به زودی و در حالی که به شدت در حال صعود است، با دست قدرت می‌گیرم.»

دیده می‌شود که شائنان، در کنار تمام داراییها، دارای پسرانی چند نیز بودند. همین مطلب البته به آنان جرأت و جسارت بیشتری می‌داد تا به شنائت ابتری خاتم پیامبران اقدام کنند.

## مهلت خدا به شائنان ابتری و پایان مهلت آنان

بر مبنای فرمان صادره در آیه: ﴿وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمْ قَلِيلًا﴾، پیامبر خدا باید به «مکذبان شانی» مهلت بدهد و ناگفته پیداست که خدا نیز با این مهلت دادن به آنان مهلت خواهد داد:

﴿فَمَهَلِ الْكَافِرِينَ أَهْمَلُهُمْ رُؤْيَا﴾.<sup>۲</sup>

۱ سوره مدثر/ ۱۱ تا ۱۷.

۲ سوره طارق/ ۱۷.

«پس توبه کافران مهلت ده، من نیز به آنان مهلتی خواهم داد که مهلت باشد».

یعنی:

در زمانی که پیامبر رحمت به این شائنانِ مکذب و این مکذبانِ شائنی مهلت می دهد، خدا آنان را عذاب نخواهد کرد.

این در حالی است که بر مبنای ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ عذاب شائنان ابری پیامبر رحمت بعد از اعطای «الکوثر» قطعی است و این به آن مفهوم است که:

دوره مهلت شائنان، با این اعطا به پایان می رسد.

پیش از این دانسته شد که آغاز مهلت شائنان، «القای قول ثقیل» است و اکنون روشن شد که پایان این مهلت، «اعطای کوثر» است. بنا بر این، باید این نکته را نیز پذیرفت که:

دوره حمل الکوثر، زمانی است که خدای حکیم به شائنان مهلت داده و در همین دوره است که خاتم پیامبران باید صبر کند و در همین دوره است که آن حضرت با هجرانی جمیل باید از شائنان دوری کند و در همین دوره است که او باید شائنان صاحب نعمت را به خدای جهانیان بسپارد.

هجران جمیل حضرت خدیجه کبری

دوره حمل الکوثر، زمان هجران جمیل خاتم پیامبران است و ناگفته پیداست که در این دوره، هجران جمیل به خاطر وجود مبارک حضرت خدیجه کبری و برای جلوگیری از خطراتی انجام شد که ممکن بود از سوی شائنان متوجه آن حضرت شود و الا قبل و بعد از این دوران، وظیفه خاتم پیامبران نه صبر بود و نه هجران جمیل.